



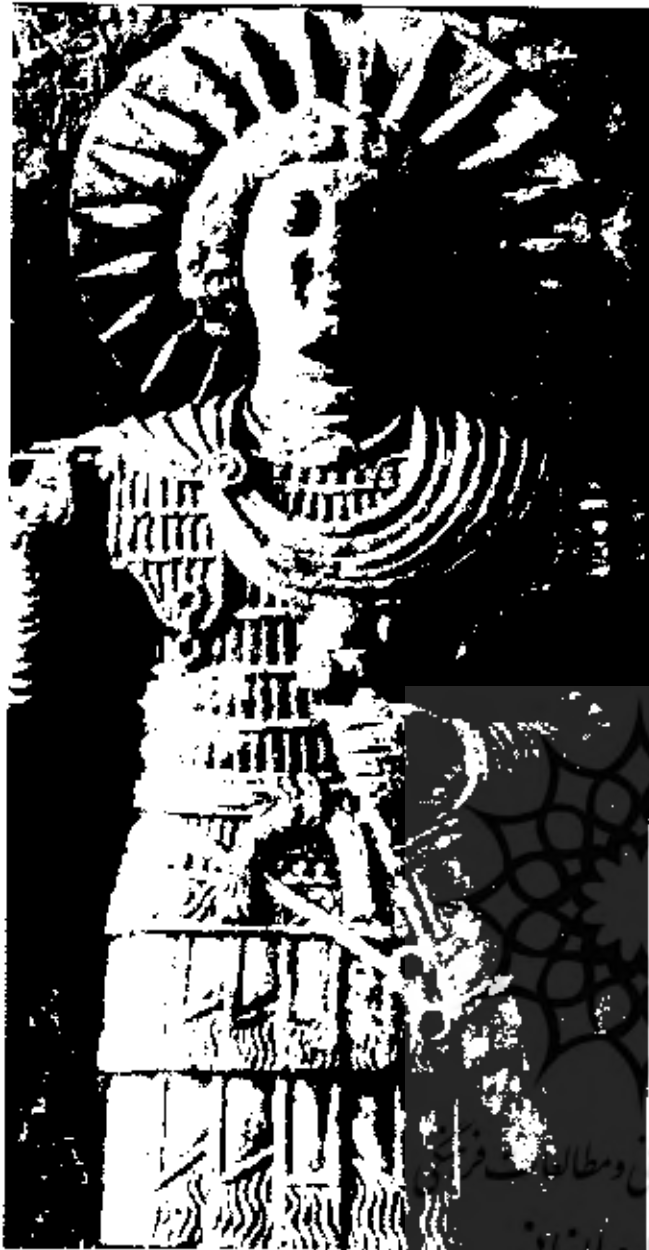
دکتر پرویز رجبی

اسناد ادب دوره اشکانی

با مرگ ناگهانی اسکندر در سال ۳۳۳ پیش از میلاد و افتادن سرزمینت ایران به دست سلوکوس طبیعی بود که ساختار فرهنگی ایران نیز در همه زمینه‌ها دستخوش تحولی بزرگ و ژرف شود. ایران در این روزگار نه تنها از شکستی که خورده بود گرفتار هتجرهایی تازه شده بود، بلکه با تأسیس امپراتوری جدیدی که از مقدونیه تا سند را در بر می گرفت و مرکز آن در سرریه بود توان طبیعی جهت یابی خود را از دست داده بود. در حقیقت اندام و نهاد کهن ایرانی به دست جوان خنمی افتاده بود که تنها می توانست بپازرد (۱).

لینک قلات بزرگ ایران برای سده‌های متمادی چهارراه رویدادهای هنری بود و نگهبانان دروازه‌های فرهنگی خاور میانه، باختری و شمالی کشور بیشتر شرایط اقمی بودند و با فشاری های تند، قومی، نامرکزینی باخصلت دیکته کننده و هماهنگ سازنده. به هنگام شواندن تاریخ سیاسی اشکانیان و پس از فراغت از آن، همواره در این اندیشه‌ایم که به راستی کسانی که به نام اشک نزدیک به پنج سده بر ایران فرمان راندند و پامردمی که این فرمانروایی را حدود پنج قرن تجربه کردند، در سایه آن زیستند، آن را پذیرفتند و یا با آن به کنار آمدند، در چه فرهنگی بر خوردن بودند و مظاهر مدنی آن‌ها کدام‌ها بوده‌اند؟ گاهی به گونه‌ای تحقیر آمیز اساس می کنیم که امروز اطلاعات، مادر باره جغرافیای معاصر و یا مختصری بسیار کوچک به مراتب بیشتر است از آن چه درباره ۴۷۰ سال تاریخ پرهیاهو می‌دانیم. مردم هزار سال بعد هم از این جغرافیایکنار و مختصر معاصر ما بیشتر خواهند دانست تا آن تاریخ ۲۷۰ ساله ازیرا نامی نویسیم و چاپ می کنیم.

با این همه هنگامی که تاریخ انکن دوره اشکانی را زیر و رو می کنیم به نشانه‌های کم رنگی بر می خوریم که حکایت از پدیده آمدن نوعی از ادب حماسی در این روزگار نیازمند به قهرمانی دارد. کم رنگ از این نظر که از این ادب حماسی لابد، موزون، جز عطر و بوی پرگنده در حاشیه، سند مستقر روشنی بر جای نمانده است. مثلاً در ازمنستان به پاره‌هایی از سرودهای ایزدی کهن به نام واهگن (۲) بر می خوریم که نشان از بهرام ایرانی دارد. ۱۵۰۰ واژه فارسی در زبان ارمنی یادگار دوره رخنه بهرام و فرهنگ ایرانی به ادب ارمنی است (۳). از مجموعه نشانه‌های موجود چنین بر می آید که شاهان اشکانی علاوه بر پارسی به زبان یونانی (۴) و حتی گاهی به لاتینی (۵) سخن می گفته‌اند و یا با این زبان‌ها آشنا بوده‌اند (۶). درباریان و تن اشک هفدهم) را سرزنش می کردند که مصاحبت او را فقط یونانیان تشکیل می دهند (۷). رعیت بین‌النهرینی اشکانیان



در کنار زبان مادری خود و زبان های پارسی و یونانی و گاهی لاتینی، با لهجه هایی از زبان آرامی نیز آشنا بودند. زبان آرامی که از زمان هخامنشیان در دستگاه های دیوانی دربار ایران نقش تعیین کننده ای داشت، در دوره اشکانی وارد مرحله بزرگ و نوینی از نقش خود در فرهنگ دیوانی ایران شد. علاوه بر وجود پدیده هژوارش، می توان گفت که زبان آرامی نقشی رسمی یافته بوده است (۸) و پیداست که این حالت سبب رخنه و زهه هایی از آرامی به زبان ایرانیان می شد (۹). البته در دوره اشکانی واژه های زیادی نیز از پارسی به زبان های سامی بین النهرین و بیرون سور به راه یافته است (۱۰).

ظاهر ادب حماسی ایران باستان در دوره اشکانی به فصل پختگی خود رسیده بوده است. شاید اگر این ادب در دوره هخامنشی فصل پختگی خود را تجربه کرده بود، ساسانیان هرگز نمی توانستند با همه خود با آن مبارزه کنند. به این سبب بزنده ساسانیان با اشکانیان رفتاری داشتند که گویی بایک فرمانروایی بیگانه طرف بوده اند. می خود نیست که حتی در شاهنامه فردوسی نشانه ای قابل ذکر از فرمانروایی طولانی اشکانیان بر جای نمانده است. در این کتاب فرمانروایی دارا تقریباً بدون واسطه به اشکانیان رسیده است و همان گونه که بالا تر اشاره کردیم تنها گوردیز است که به زحمت از صافی ساسانیان عبور کرده است.

در زمینه ادب دینی نیز مستثماً اثری از دوره اشکانی نداریم. اما گمانی نداریم نخواهد بود اگر آشخور بسیاری از یادگارهای ادبی ساسانی را در ادب اشکانی بدستیم. به ویژه متن های حماسی و نوشته های زروانی و یا متن هایی که نمایانگر زروانی دارند. محفل فرهنگی اشکانیان بیشتر از هر دوره ای می تواند آغوش بلای برای آرش کمانگیر داشته باشد. خط مرزی شمال شرقی ایران نیز در روزگار اشکانیان بیشتر از هر روزگار گذشته ای مطرح بوده است. به من ترتیب تیریش و داستان حمادیه مانند نبرد تشر و آپرش، به پیکر دو اسب سیاه و سفید و زشت و زیبا. در پهنه آسمان نیز می تواند از سرچشمه برداشت ها و جهان نگری های قوم سوزگار اشکانی نوشیده باشد.

از دوره طولانی اشکانی چیزی جز چند نوشته و قلم نجیب به خط های آرامی (۱۱) و یونانی، چیزی بر جای نمانده است. این نوشته ها بیشتر از نسا و به صورت سفال نبشته هستند (۱۲)، که اغلب مربوط هستند به تحویل شراب از ۱۰۰ تا ۲۹۰ پیش از میلاد (بیشتر ۳۶۶ تا ۳۷۷ پیش از میلاد). هنوز در باره آرامی یا پارسی بودن این نبشته ها تردیدهایی وجود دارد. هینگ با تکیه بر شواهدی گمان می کند که این نبشته ها به هژوارش هستند (۱۳). از اورامان در کردستان نیز همراه دو نوشته یونانی سه جرم نبشته به دست آمده است که ظاهر آن بنچاق های هستند مربوط به فروش دو ساکتان در جنوب کردستان و از ۲۷۲۲ و ۸۷۸۷ پیش از میلاد (۱۴) و امروز در موزه بریتانیا نگهداری می شوند. (۱۵) دو بنچاق یونانی از سالهای ۸۸.۸۷ (با ترجمه ظاهر آبارنی یکی از متن های یونانی در یشت بنچاق) و بنچاق سوم ظاهر آن به زبان و خط پارسی (۱۶) که شبیه خط سفال نبشته های ساسانی است (۱۷) در این سند نام های فروشنده و خریدار آمده است. بهای زمین ۵۲ در هم است. معامله در حضور شهود (با ذکر نام) و با ادای سوگند انجام گرفته است. در سند به مالک با عنوان بنوم خوتای (خداوند زمین) صاحب زمین اشاره شده است. این سند گران بها حکایت از آن دارد که در زمان اشکانیان سند مالکیت وجود داشته است.

تقریباً از زمان بنچاق های اورامان خط پارسی نیز برای نخستین بار بر روی سکه های اشکانیان ظاهر می شود. البته ماحره ف آغازین نام پادشاهان مربوط. برای نمونه، WI برای wigay (= بلاش) از اوایل نیمه دوم سده دوم میلادی است

که نام کامل شاه بر روی سکه نوشته می شود. برای نمونه، mbrtMLK (= مهر داد شاه) یا urmwMLK (اردوان شاه اردوان پنجم) و بر روی سکه می بلاش سوم عنوان کامل شاه آمده است: rkw wlgay MLKYNMLK (= ارتشک بلاش شاهنشاه). همین نوشته بر نیم تکه کوچکی که گورشمن پیدا کرده است نیز دیده می شود. دیگر نبشته های بر جای مانده از دوره اشکانی عبارت اند از: (۱۸) نبشته پارسی از سال ۱۵۰-۱۵۱ میلادی بران تندیس برنزی هرکول، که در سال ۱۹۸۴ از عراق به دست آمده است. این نبشته پارسی به شدت آسیب دیده است از بلاش چهارم است متن یونانی را نیز دو کنار دارد. بلاش این تندیس را پس از پیروزی بر سردار به معبد آپولون هدیه کرده است (۱۹). نبشته شش سطری گورسنگ خوانسار، ساخراب شوش، که در سال ۲۱۵ میلادی به دستور اردوان پنجم (۲۰) تهیه شده است (۲۱).



سنگ‌نشته‌های کال جنگال (۲۲) و لاج مزار (۲۳) ظاهراً از اواخر دوره اشکانی (نیمه نخست سده سوم میلادی) در جنوب و جنوب شرقی ییرجند، که هنوز درست خوانده نشده‌اند (۲۴).

و سرانجام سفال‌نشته‌های کوچک به دست آمده از دورا اروپوس، که فهرستی است از نام اشخاص و القاب و مربوط به زمانی که این شهر مرزی در اختیار اشکانیان بوده است (۲۵).

به این ترتیب پیداست هنگامی که یادگار مکتوب قومی برای هر قرن از ۳۷۰ سال فرمانروایی حدود یک سطر آشفته و مبهم باشد، که به زحمت می‌توان آن را خواند و تفسیر و تعبیر کرده برداشتی هم از زبان آن قوم نمی‌توان داشت. فاضلان زبان پارسی را آمیخته‌ای از زبان‌های سکاکی و مادای دانسته‌اند (۲۶) و بر مشکلات ما افزوده‌اند! چون ما از این دو زبان چیزی نمی‌دانیم که بتوانیم برداشتی از آمیخته آن‌ها داشته باشیم. اما اگر خیال پردازای‌های فاضلان را به کنار بگذاریم، می‌توانیم این زبان را خراسانی کهن بنامیم، که امروز با خراسانی نو به ما رسیده است. پیداست که در ساختار این خراسانی، خواه کهن و خواه نو، زبان‌های سکاکی و مادای پیرامون خراسان هم نقشی تعیین کننده داشته‌اند. زبان اشکانی و پایه عبارت بهتر لهجه اشکانی همان شاخه شمال غربی (۲۷) زبان فارسی میانه یا زبان پهلوی است. جالب این که زبان پهلوی (پهلوانی) نام خود را نیز از پارت‌ها (پهلوها) دارد. از روزگار روتی ادب مکتوب، با روتی خط پهلوی واژه پارت (۲۸) نیز از زبان فارسی رخت برپسته است و امروز هنگامی که واژه پهلوی را بر زبان می‌رانیم منظورمان پارسی نیز هست. پهلوی راه‌خواه اشکانی و خواه ساسانی، با تفاوت‌هایی به خط برگرفته از خط آرامی می‌نویسم (۲۹) که خطی بسیار نارسا و الکن است (۳۰).

در این جناباری دیگر باید به این نکته بسیار مهم اشاره کنیم که ماد دیگر، با وجود زبان‌ها و یا لهجه‌های پارسی، سغدی، خوارزمی و سکاکی و غیره، نمی‌توانیم زبان‌ها و لهجه‌های فارسی میانه را به طور عام پهلوی بنامیم و بهتر است که از اصطلاح پهلوی تنها برای زبان یا لهجه پارسی استفاده کنیم (۳۱). برخی خواسته‌اند با تکیه بر نوشته‌های یونانی بر جای مانده رواج زبان یونانی در دوره اشکانی را به اثبات برسانند، اما چنین کوششی همان قدر بی‌هوده است که بخوانیم از رواج زبان عربی در دوره‌های بنی امیه و بنی عباس سخنی به میان آوریم.

هیچ دوره تاریخی ایران از نظر اسناد مکتوب به فقر دوره اشکانی نیست. خود این خیر بخشی از تاریخ فرهنگ در زمان اشکانیان است. البته نه به این معنا که اشکانیان کم فرهنگ بوده‌اند، بلکه به این معنا که اشکانیان میلی به نوشتن نداشته‌اند. اشکفت‌انگیز است که خانم بیوس (۳۲)، تقریباً با پذیرفتن گزارش عجیب پلوتارک که که آنان هومر را همه می‌خوانند و کو دکان پارسی و شوشی... تراژدی‌های سوفوکلس و اورپید را ازبر کرده و می‌سرینند، می‌نویسد، که در شهرهای یونانی (شهرهای جدید سلوکی) کوچک‌تر که در پیرامون پادگان‌های دانشی نظامی ساخته شده بودند، زبان رسمی همیشه یونانی بود و ایرانیان به گونه‌ای جدی به یادگرفتن زبان یونانی می‌پرداختند (۳۳)!

این گونه از برداشت‌های بیش از اندازه آزاد و گجج کننده، در قلمرویی که

آکنده از ابهام است، تنها بر دشواری پژوهش می‌افزایند. اگر مردم ایران ما زبان یونانی آشنا می‌بودند، امروز ذخیره ما از این زبان به چند واژه اقتصادی، مانند درهم (در اخصه)، دینار (دینار یوس) و سیم (تقره) و نام برخی از سنگ‌های گران‌بهار مانند الماس و زمرد و مروارید و یاقوت محدود نمی‌شد. شاید در مقام غیبت اشاره به این نکته سودمند باشد که اروپاییان که حتی یک دقیقه زیر سلطه یونانیان نبوده‌اند، بدون استفاده از صدها واژه یونانی بسیار فقیر می‌بودند و امروز زبان علمی اروپا بدون زبان یونانی بسیار الکن می‌بود.

روی هم رفته، بر درغم حضور طولانی یونانیان در ایران پس از اسکندر، آگاهی ما از شیوه ارتباط ایرانیان با یونانیان بیشتر از ناچیز است. آیا حدود ۲۰۰ سال ارتباط مستمر با یونانیان تنها به کمک مترجم انجام می‌گرفته است؟ در گزارش فرمانروایی ارداول نوشیم که که پس از کشته شدن کراسوس به دست سورن سر کراسوس و رادر حین نمایش نمایشنامه‌ای از اورپید در حضور شاه ایران بر سر نیزه کردند. حتماً زبان اجرای این نمایشنامه بسیار سؤال برانگیز است. در صورتی که این نمایشنامه ترجمه شده بوده باشد، به آن می‌توان در بخش فرهنگ و ادب دوره اشکانی بهای زیادی داد. اجرای نمایش به زبان اصلی هم می‌تواند از اهمیت زیادی برخوردار باشد، که یادآور نقش زبان فرانسه در دوره پایانی فرمانروایی تزارها در دربار روسیه است. اگر بلندپایگان ایرانی با زبان یونانی آشنایی داشته‌اند، این آشنایی پای مترجمان و آموزگاران رسمی و غیر رسمی را نیز به میان می‌کشد (۳۴).

بازی در زمینه هنر نیز فرهنگ ایرانی نتوانست عناصر زیادی از هنر یونانی را هضم کند و با همه تیزی که در معماری هخامنشی و اشکانی به یونانیان بود، فرهنگ ایرانی جو مثلاً به ندوت سرستون کورینتی، مانند سرستون دو ستون برجای مانده در خورح و چند عنصر دیگر گون شده دیگر چیز زیادی از فرهنگ هنری یونانیان را نپذیرفت. پیکرتراشی ایرانی، خوب یا بد، حاصل همین کمبود رغبت به هنر بیگانه و ناسازگاری فرهنگ ایرانی بود. ملوک که در فرهنگ معماری هم حتی برای استفاده شخصی خود نتوانستند در ایران همان کاری را بکنند که یادگارها و نشانه‌های آن هنوز در آسیای صغیر و آسیای مقدم به چشم می‌خورد، نباید چنین انگاشت که بنایی و آغزی آتری از ملوک و ایرانیان و یا توفان حوادث از بیخ و بن تراشیده‌اند، که اگر ایرانیان حوصله انجام چنین کاری را هم می‌داشته‌اند، پای بخش فرهنگی به میان کشیده می‌شد!

در حال حاضر همه چیز حاکی از آن است که ایرانیان تنها از اسکندریان شکست خورده بودند، اما هرگز به سبب دلسردی از فرهنگ خود روی تافته بودند. اسکندر ایران را شکست داده بود، اما خود حتی از لباس پارسی شکست خورده بود! به قول گوتمسید (۳۵) در درگاه اسکندر هیچ جایلمومی مضمول تر از آن نبود که کسی با لباس پارسی به حضور او برسد و به زبان فارسی شکسته‌سته‌ای سخن بگوید. به گمان هیچ سرداری به اندازه اسکندر به فرهنگ نیاکان خود پشت نکرده است. بزرگ‌ترین انگیزه این دگرگونی تنها می‌تواند از بهمت زدگی بزرگ او در برخورد با فرهنگ ایرانی ناشی شده باشد!

دیوار بلندی که در ایران میان فرمانبران و فرمانروایان وجود داشت در زمان اسکندر هرگز فرو نریخت و اسکندر شیفته خود و قدرت بیشتر دلسته آن



شد که بر بلند پایگان و سرداران پیرامون خود که امکان جاپنوسی مستقیم را داشتند فرمان برانده تا بر مردمی که او بایر نامه آمیختن آنان و فرهنگ آنان با مردم مقدونیه و فرهنگ یونانی راهی دور و دراز را پشت سر نهاده بود. بنابراین در زمان اسکندر و جانشینان او، برخلاف آرمان‌های تعشیر، هرگز اقدامی جدی برای دگرگون کردن فرهنگ ایرانیان انجام نگرفت. بلکه حضور اسکندریان در ایران سبب دل‌بستگی هر چه بیشتر ایرانیان به فرهنگ ملی شد. فقط در این میان افسوس که به سبب نبود ادب مکتوب ایرانیان نتوانستند جز حماسه‌ها و عاشقانه‌های شفاهی چیز چندانی از خود به یادگار بگذارند. اما تنها شاهنامه فردوسی کفایت می‌کند که ما امروز با محافل ادبی و فرهنگی و دل‌بستگی‌های ادبی مردم روزگار اشکانیان آشنا شویم. گویا فردوسی خود نیز اشکانی بوده است!

شاید در این روزگار صحیحاً نبرد فرهنگی ایرانیان با اسکندریان را هیچ پدیده‌ی مدنی نتواند به اندازه میدان بسیار کوچک و یکی دو سانتی متر مربعی سکه‌های اشکانی به نمایش بگذارد. در این میدان کوچک تنها خط یونانی است که به سبب بی‌رونی خط اشکانی نقشی چیره دارد. در سکه‌ها در حالی که نقش‌ها همه اشکانی هستند و تقریباً شاهی به پدیده‌ای یونانی ندارند، حرف اول را اغلب آتش و آشنیدان می‌زند و لباس ایرانی و باشاق هخامنشی، اصراً بر حفظ خط آرامی که کمتر از خط یونانی جواب زبان فارسی را می‌داد نیز نشانه‌ای دیگر از این نبرد است. در سکه‌اشک اول نبرد فرهنگی کاملاً مشخص است. سکه به تقلید از سکه‌های یونانی است، اما در این جا نیز اندازی با جامه دشت نوردان با کماتی در دست که بر کمر می‌نشسته است جای اپولون را که

معمولاً در سکه‌های یونانی در پشت یک سپهر می‌نشیند گرفته است (۳۶). اشکانیان که تیراندازان ماهری بودند علاقه‌ای به سپر نداشتند.

این که مهربانان پس از گشودن بابل و گستراندن قلمرو شاهنشاهی در روی سکه‌های خود، خود را دوستدار یونانیان می‌خواند، تنها می‌تواند ناشی از انگیزه‌های سیاسی باشد. رواج سکه در این دوره امکان نوعی ارتباط فوری و بدون واسطه را میان کسانی که می‌توانستند با سکه سر و کار داشته باشند و معمولاً از مردم مؤثر جامعه بودند فراهم آورد. بود، نکته‌ای را که به هنگام پرداختن به سکه‌ها و تقلید آن‌ها از سکه‌های یونانی نباید از یاد برد. نقش بسیار ناچیز سکه در زمان هخامنشیان است و میراث ناچیزی که در این زمینه به اشکانیان رسیده بود. ورود واژه‌های درهم و دینار و سیم به زبان فارسی نیز به سبب رونق ناگهانی سکه در دوره سلوکیه و اشکانی بوده است.

طبیعی است که ما به هنگام پرداختن به فرهنگ اشکانی در تصورات نخستین خود می‌گوشیم نایب کمک. هر آن‌چه که از فرهنگ و مدنیت هخامنشیان به دست آورده‌ایم چشم اندازی را برای خود ترسیم کنیم. اما دیری نمی‌گذرد که احساس می‌کنیم، که با این که چیزی از مظاهر فرهنگی و مدنی نمی‌دانیم، در دوره اشکانی فاصله زیادی از دوره هخامنشی گرفته‌ایم (۳۷).

فضاوت درباره فرهنگ و ادب دوره اشکانی، به سبب نبود ادب مکتوب، حتی دشوارتر از دوره هخامنشی است، که با سنگ‌نبشته بیستون و دیگر سنگ‌نبشته‌های فارسی باستان کهن‌ترین نوشته‌های ایرانی را در اختیار می‌گذارد. این واقعیت که ما بدون حلقه رابط دوره اشکانی هرگز نمی‌توانستیم به جهان پرشکوه و پر مشغله اساطیر ایران پیش از اشکانیان، هخامنشیان، دوره هند و ایرانی و سرانجام آریایی راه یابیم، در راه پیش روی ما قرار می‌دهد. از میان رفتن ادب مکتوب و یا نبود ادب مکتوب و به جای آن رونق ادب شفاهی، در راه نخست با همه گوشش‌هایی که شده است تاکنون تا کام مانده‌ایم، اما راه

دوم که تا روز حاضر گشوده است، جواب می‌دهد (۳۸).

این راه هم نباید فراموش کرد که در حمله اسکندر به ایران، در سرزمینی که به روایت شفاهی بیشتر ارجح می‌نهاد نامطلبی کنی، بسیاری از کتاب‌های زنده تک نسخه‌ای دینی و مدنی یا از دم تیغ گذشته بودند و یا زیر و آوار نبرد تاریخ با خودش جان باخته بودند. ریخته شدن خون کتاب‌های زنده را در حقیقت باید نخستین فاجعه کتاب در ایران دانست! گنجینه‌نگاری و شناسایی و دست‌نویس بودن داستان پشادادیان و کینانیان برجای مانده در خیدن، آرزو، دلاوری، شکست، خون‌جراحی، حماسه و سرانجام عشق نشان می‌دهد که در این فاجعه بسیاری از خاطرات ایرانیان قتل عام شده‌اند و خون بسیاری از خاطرات ریخته شده است.

بسیاری از ایران‌شناسان، بی‌آنکه تکیه‌گاه استواری داشته باشند، در مجموع آگاهی‌های خود چنین برداشت می‌کنند که داستان‌های حماسی در زمان اشکانیان شکل گرفته‌اند. من با توجه به عناصر کهن این داستان‌ها بر این باورم که داستان‌های حماسی و بسیاری از عناصر اساطیری ما کهن‌تر از اشکانیان هستند و تقریباً همه اسطوره‌ها ریشه در میاهای تاریخی و دوره آریایی و دوره مشترک هند و ایرانی دارند، تنها انتقال شفاهی حماسه‌ها و اسطوره‌ها آن‌ها را از صافی ۴۷۰ ساله دوره اشکانیان گذرانده است.

به سخن دیگر نقش اشکانیان در حماسه‌ها و افسانه‌ها بسیار بارز است. اینک نکته مهم این است که کدام باور نیرومند ملی مادی و فرهنگی پشوانه این همه شیفته‌گی بوده است. همان‌گونه که اشاره شد، این کیورمیت‌ها و جمشیدها و فریدون‌ها که می‌باید و یا کدیتانی که فروهرشان در فروردین



پشت ستوده می شود. چه اثر پادماندنی شکر فی در زندگی مردمان هزاره های گسسته داشته اند، که مردم آنان را عاشقانه بر گرفته دل کشیده اند؟ این هفت کشور روی زمین کدام ها و در کجاها بوده اند؟ هر کدام از هزاره ها و زمانه های گمشده روزگاران از یاد رفته، درباره پیشدادیان و کیانیان و ورجسکر دجه می دانست و از آن چه برداشتی داشته است؟ و رجسکر دجه روزگار ها مانند هم بوده اند، یاد هر روزگاری چیزی از صفحه دل افتاده است؟ آیا انتقال سینه به سینه، گاهی بی سینه مانده و قهر مانی برای همیشه به خاموشی ابدی پیوسته است؟ و کدام دلستگی ژرف سبب پابایی و این همه یونانی اسطوره ها در ادب شفاهی شده، که فردوسی برانگیخته و شیفته، در واپسین دم، تا آن جا که توان داشت، سر انجام هر آن چه را که به امانت گرفته بود، به ثبت تاریخی تاریخ سپرد؟

ایا مردم روزگار هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان فکر می کرده اند که کیومرث وجودی افسانه ای است...؟ از هیچ کجای شاهنامه بر نمی آید، که فردوسی با ما را روی افدک پایه میدان گذاشته باشد. او چنین پنداشته، که کیومرث ها بالاخره در جایی از تاریخ با تاریخ در پیوندند و برای زنده کردن ایرانی، همه غبارها را بر گرفته و زنگارها را زوده و امانت گذشتگان راه به درخشانی، به آیندگان سپرده است.

بنابراین نمی توان، به سبب نبودن مکتوب، از ادب شفاهی بسیار بیرونق اشکانیان غافل ماند و سهم شاعران و رامتگران دوره اشکانی را در تاریخ ادب ایران نادیده گرفت. این ادب شفاهی است که با نیاز به شعر برای یاد سپاری آسان تر سبب شکوفایی شعر ایرانی شده است. امروز هم در ایران کم نیستند بی سوادانی که شعرهای هفتصدساله و بیسوز را زیر دستان پدیده ای که در کمتر کجایی از جهان دیده می شود. گات های ناوشسته زرتشت را همین دوره سینه به سینه کرده است و نصیف اوستای متأخر، مانند پست ها و نابداد (۳۹) نیز در همین دوره با تکیه بر میراثی کهن انجام گرفته است، که سر انجام شاید از اواخر این دوره و در طول دوره ساسانی صورت مکتوب یافته است.

با جنگ پنهان ساسانیان با مسیحیت، به ملاحظه کتاب مقدس آن ها بود که ساسانیان برای بستن زبان مخالفان خود ناگزیر از داشتن بر این نهادی بدون برای نورات و انجیل شدند. البته بنا بر روایت (۴۰) به فرمان بلاش (از حدود ۵ تا ۷۷ میلادی) پاره های پرانگله مکتوب و شفاهی تمام اوستا را با دقت هر چه تمام تر جمع آوری کرده اند و با این که صحت این گزارش غیر قابل کنترل است، بر روزندگان به تاریخ اوستا، بلاش را گرد آورنده اوستا معرفی کرده اند. به این ترتیب با کمی تساهل و تسامح می توان به هنگام پرداختن به ادب دوره اشکانی به تدوین نخستین اوستا نیز اشاره کرد (۴۱).

با این همه می توان بیشترین بخش ذخیره روایی، اساطیری و حماسی پشت ها را از آن ادب دوره اشکانی به شمار آورد. یادست کم می توان تدوین شفاهی خاطرات ایرانیان از هزاره های گذشته را متعلق به دوره دانست. یکی از دلایل پراختیار این برداشت نغواوشی است که در میان زبان گات ها، سنگ نبشته های فارسی باستان و اوستای متأخر وجود دارد. البته متوجه هستیم

که زبان های گات ها (اوستایی) و فارسی باستان از اصل با هم متفاوت هستند و در روزگاری دور فاصله اندکی از یکدیگر گرفته اند.

باید به یک نکته دیگر نیز توجه داشت که در این ادب به اصطلاح رها و آزاد، حس و وجود برای یافتن نشانه ای از ادب هلنی راه چندان بی جای نخواهد برد. آن دسته از پژوهشگران شیفته فرهنگ یونانی، با همه نیازی که به مقایسه داریم، گاهی بی جهت می گویند مثلاً رسم و هرکونس را با یکدیگر مقایسه کنند. اینان هنگامی که در جستارهای خود همانندی هایی میان شخصیت های اساطیری ایرانی و یونانی می یابند گاهی فراموش می کنند که به نفس دوره آریایی در وجود پدیده های همانند بازگردند.

علاوه بر این عناصر بسیاری از روایت ها و شخصیت های اساطیری عناصری هستند که به کار همه مردم روزگاران باستانی می آیند و می توانند مستقل از قلمروی دیگر، هماهنگ با نیازهای قومی و بومی، پدید آیند و رشد کنند. در روایت ها و افسانه های مردم باستانی گاهی می توان در دو نقطه دور از یکدیگر به روایت ها و افسانه هایی برخورد که بدون داشتن کوچک ترین پیوندی با یکدیگر به طور غافل گیر کننده ای همانند هستند.

در پایان این بحثی به این نکته نیز باید اشاره کرد که داستان های یادگار زریوان (۴۲)، ویس و رامین (۴۳) و بیژن و منیژه، که حتماً آبشخوری اشکانی دارند، گرمی و رونق بازار افسانه ها و روایت های عاشقانه و حماسی را در دوره اشکانی قاش می کنند. از این که جای بسیاری از شخصیت های شاهنامه فردوسی مانند رستم و دیگر نامداران سیستان در اوستا، که دربرگیرنده صدها شخصیت روایی و افسانه ای کوچک و بزرگ ایران باستان است، خالی است، با همین آگاهی هایی که تا به امروز یافته ایم، می توانیم اطمینان داشته باشیم که شکل گیری نهایی شخصیت رستم پل بزرگ، ایران در زمان اشکانیان بوده است (۴۴).

از رستم در درخت آسوریک (بند ۴۱) که از دوره اشکانی است یاد شده است (۴۵). البته در این جا باید توجه داشت که به سبب نبودن حماسه در فرهنگ ساهمی اشکانیان چیزی حماسی از آن ها نگرفته اند. در عوض قوم های سامی از دیرباز در انواع داستان های خیالی و همچنین در اندر زهای کوتاه دست دانستند و در رخیه این گونه از ادب سامی به ادب اشکانی نمی توان تردید کرد. بحث و گفت و گو بر سر اعتبار جایگاه حضور از نمونه های قابل ذکری است که از ادب اشکانی بر جای مانده است.

در درخت آسوریک بزی با درختی آوایی بر سر جایگاه مقام خود با یک دیگر مناظره می کنند. این شیوه در ادب متأخر سوری رواجی بسیار دارد (۴۶) و پیداست که اشکانیان شیوه شعرهای مناظره ای خود بر سر مقام را از سوری ها اقتباس کرده اند، فقط نمی دانیم که این اقتباس به طور مستقیم انجام پذیرفته است یا از طریق مادها و پارس ها (۴۷). در درخت آسوریک (بند ۵۱) نیز بیروزی به درخت می گوید، که او پیش از طرف خود سخن زرین خود را نهاده است، درست مانند کسی که پیش گراز مروارید افشانند. ظاهراً ضرب المثل نهفته در این شعر در زمان اشکانیان به فلسطین هم راه یافته است، که بر زبان عربی نیز



جاری شده است. در انجیل متی (۴۸) می‌خوانیم:

«ای ریباکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آن‌گاه تیک خواهی دید، تاخس را از چشم برادرت در آوی. آن‌چه را که مقدس است به سنگان ندهید، و نه مروارید را پیش گرازان اندازید، مباد آن‌ها را یابال کند و کشته نشد را بدرند.»

چون مروارید (پارتی: مارگاریت) در ایران سمبل رهاخته‌های یافته است و در پیوند با مسأله‌ای دینی به کار رفته است، بعید نیست که ضرب‌المثلی که در این‌ها مطرح است در اصل اشکانی بوده باشد. در هر حال به این اصطلاح فقط در این بخش از انجیل‌ها برمی‌خوریم، که از آن نمی‌توان به آسانی گذشت (۲۹).

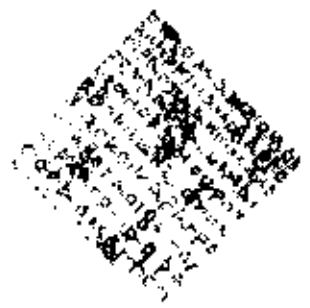
ویدنگرن (۵۰) با اشاره به آغاز کتاب عزرا، با این‌که اصل داستان را مربوط به هخامنشیان می‌داند، بر این باور است که این داستان به صورت ساختار نخستین خود در روزگار اشکانیان در بین‌النهرین متداول بوده است و در این جا پیوسته‌ها با آن آشنا شده‌اند.

کتاب استر نیز بایستی در دوره اشکانی بر قالبی اشکانی ریخته شده بوده باشد. نشانه‌ای که نمی‌توان وجود آن را امری تصادفی انگاشت کمک زیادی به این برداشت می‌کند. در کتاب استر (۵۱)، که مربوط به دوره حشاشا است، ایران دارای ۱۲۷ ولایت است، همان‌گونه که در جلد سوم کتاب (۵۲) دیدیم و کمی بالاتر در مجلد حاضر نشان داده خواهد شد که ساتراپی‌های دوره‌های هخامنشی و اشکانی بیشتر از حدود ۲۵ نبوده‌اند. ۱۲۷ ولایت کتاب استر بیشتر نشان از شهرها و پوینس‌های ایرانی و مهاجرنشین و گوناگون فئودال و فرمانروایی اشکانیان دارد که این دوره با استقلال بی‌سازمان می‌شدند. در آغاز متن پهنوی کارنامه اردشیر بابکا از می‌خوانیم که ایران را در زمان اردوان پنجم ۲۲۰ کدخدای بود.

فداهر کتاب تویست (۵۳) نیز عناصری اشکانی ایرانی را مانند دیوانه‌ها، در خرد پنهان دارد (۵۴).

ویدنگرن (۵۵) تدوین‌نامه مینوی خرد و آئین‌مندی زروانی و باشاه‌های ز روزگار اشکانیان می‌داند. (۵۶) او برای نزدیک شدن به این برداشت بندهای ۵-۱۱۳ از فصل ۴۳ (۵۷) را بارزترین تکیه‌گاه می‌داند:

- ۱) برحید دانا از مینوی خرد
- ۲) که اورمزد و امشاسپندان و بهشت خوش بوی و خرم را به چه پیشتر می‌توان از آن خویش کرد؟
- ۳) و امر من بدکار و دیوان را چه گونه می‌توان شکست داد و از دوزخ بی‌بها و تاریک چه گونه می‌توان رست؟
- ۴) مینوی خرد پاسخ داد:
- ۵) که اورمزد خدا و امشاسپندان و بهشت خوش بوی را از آن خویش کردن و امر من بدکار و دیوان را شکست دادن و از دوزخ تاریک بی‌بها رستن چنین ممکن است:
- ۶) وقتی که مینوی خرد را به پشتیبانی گیرند
- ۷) و مینوی خرمندی را مانند سلاح و زره و جوشن بر تن بپوشند
- ۸) و مینوی راستی را همچون سپردارند
- ۹) و مینوی سیادتاری را همچون گرز
- ۱۰) و نیروی کامل فکری را همچون کمان
- ۱۱) و مینوی رادی (= بخشندگی) را همچون تیر
- ۱۲) و مینوی پیمان را همچون نیزه



Ghirshman, R., Iran from the earliest times to the Islamic conquest, Baltimore, 1954;
 -- Monuments Piot, 1950, XLIV;
Henning, W. B., "A New Parthian Inscription", JRAS, 1953;
 -- Bulletin of the American Schools of Oriental and African Research (BSOAS), 1949-50, VIII;
 "Mitteliranisch", Handbuch der Orientalistik, Abt. I, Bd. 4, Leiden, 1958;
 -- "The Monuments and Inscriptions of Tang-e Sarvak", Asia Major, II; Herzfeld, F., Am Tor von Asien, Berlin, 1920;
Livshits, V. A. / Nikitin, A. B., "Parthian and Middle-Persian Documents from South Turkmestan", Scythia to Siberia, 1994 (1995);
Minorsky, V., Bulletin of the American Schools of Oriental Research, 1946, XI, XII;
 -- "A Greek Crossing on the Oxus", BSOAS, 1967, XXX;
Morano, E., "Contributi all'interpretazione della lingua greco-partica dell'Eraclia di Seleucia", Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies, Part I, Rome, 1990;
Moulton, J. H., Early Zoroastrianism, London, 1913;
Nyberg, H. S., Die Religionen des alten Iran, Osnabrück, 1966;
 -- The Pahlavi documents from Avroman, dans Le Monde oriental, t. XVII, 1923;
Rusenthal, F., Die aramäische Forschung seit Theodor Nöldke's Veröffentlichungen, Leiden, 1939;
Rostovtzeff, M., Caravan Cities, Oxford, 1832;
 -- Dura-Europos and its Art, Oxford, 1938;
 -- "Dura and the Problem of Parthian Art", Yale Classical Studies, New Haven, 1935;
 -- The Social and Economic History of the Hellenistic World, Oxford, 1941;
 -- The Excavations at Dura Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, Spring 1928, New Haven, Yale University Press, 1939;
 The Excavations at Dura-Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, October 1928, April 1929, New Haven, Yale University Press, 1931;
 The Excavations at Dura-Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, A. R. Bellinger, November 1929, March 1930, New Haven, Yale University Press, 1932;

۱۳) و مینوی کوشش را همچون آبدست (= سلاح محافظ دست) دارند و مینوی تقدیر را پناه گیرند
 ۱۴) و به این به بهشت و دیدار ایزدان می توان آمد و از اهرمن بدکار و دوزخ بی بها می توان رست.
 از مآمل در واژه های سلاح، زره، حوشن، سپهر، گرز، کمان، تیر، نیزه و آبدست می تواند به نتیجه خوبی رسید.
 ویلنگتون چنین بر خورد و قیاسی را از آن جامعه ای می داند که در آن جنگجویی و دلاوری انگویی ابدی است. ویلنگتون می نویسد، جالب توجه است که در متن اصلی، واژه های «گرز» به صورت پارسی «ورز» و «پیمان» به صورت «پیمان» می آیند. در این میان واژه های پارسی «اندروز» و «پندنامک» نیز شانه های تعیین کننده ای هستند (۵۸)

**ماخذها
 پی نوشتها:**

Agrawala, V. S., Catalogue of the Mathura Museum, (Jaina Tirthankaras and other miscellaneous figures), Journal of the Uttar Pradesh Historical Society, Lucknow, 1950, III;
Alföld, E., Rosenbaum, Das Kuchbuch der Römer, Zurich, 1970;
Altheim, F., Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter, Halle, 1947;
Altheim/Stiehl, Geschichte Mittelasiens im Altertum, Berlin, 1970;
Andreas, Hans I-II, Leipzig, 1908-1912;
Bartholomae, Chr., Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten, 1927, IV;
Bauer, E., Armenien, Geschichte und Gegenwart, Luzern, 1977;
Bengston, H., "Alexander und die Eroberung des Perserreiches", Griechen und Perser, ed. H. Bengston, Frankfurt, 1965.
 -- Bengston, H., "Die Bedeutung der Eingeborenenbevölkerung in den hellenistischen Oststaaten", Welt Als Geschichte, Frankfurt, 1951;
Benveniste, E., Journal Asiatique, 1030, CCXVII;
 -- Persian Religion according to the chief Greek texts, Paris, 1929;
 -- The Persian Religion according to the Chief Greek Texts, Paris, 1929;
Bidez & Cumont, Les mages hellénisés, Paris, 1938;
Cumont, F., Die Mysterien des Mithra, Leipzig-Berlin, 1923;
Derakhshani, J., Die Arier in den nabylischen Quellen des 3. und 2. Jahrhunderts v. Chr., Teheran, 1999;
Diakonoff, I / Livshits, V. A., Parthian Economic Documents from Nisa, London, 1976, 1977, 1979, CII, Part II, Vol. II, Plates I-III, Texts.
Diakonoff, M., Diakonoff, I., Livshic, V., Papers presented... at the XXIII International Congress of Orientalists, Iranian, Armenian, and Central Asian Studies, Moskau, 1954;
Duchesne-Guillemin, J., Ormazd et Abriman, Paris, 1954;
 Religion of ancient Iran, Bombay, 1973
Dupont-Nammer, A., Les arameens, Paris, 1949; Theling, U., Die babylonische Fabel und ihre Bedeutung für die Literaturgeschichte, Leipzig 1927;





The Excavations at Dura-Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, A. R. Bellinger, October 1930, March 1932, New Haven, Yale University Press, 1934;
 The Excavations at Dura Europos, ed. by P. V. C. Baur and M. J. Rostovtzeff, A. R. Bellinger, October 1932, March 1933, New Haven, Yale University Press, 1936;
 The Excavations at Dura-Europos, ed. 1933-1934, 1934-1935, New Haven, Yale University Press, 1939; The Excavations at Dura-Europos, 1935-1936, Part I, The Agora and Bazar, New Haven, Yale University Press, 1944; The Excavations at Dura-Europos, 1935-1936, Part II, The Necropolis, New Haven, Yale University Press, 1946;
 Rypka, J., *Iranische Literaturgeschichte*, Leipzig, 1959;
 Szymer, M., *Semirca*, Paris, 1955;
 Unvala, Manockji R., *BSO(AIS)*, 1923, II;
 Widengren, G., *Iranisch-semitische Kulturbegegnungen in parthischer Zeit*, Kln/Opladen, 1960;
 — *Die Religionen Irans*, Stuttgart, 1965;
 — *Hochgottglaube im alten Iran*, Upsala-Leipzig, 1938;
 — "Quelques rapports entre Juifs et Iraniens à l'époque des Parthes", *Vetus Testamentum*, Leiden, 1957;
 — *Religionens värld*, Stockholm, 1953;
 — *Some Remarks on Riding Costume and Articles of Dress among Iranian Peoples in Antiquity*. Reprint from *Arctica. Studia Ethnographisch Upsaliensia*, XI, Upsala, 1956;
 — *Stand und Aufgaben der iranischen Religionsgeschichte*, Leiden, 1955;

اماد: مجلد سوم کتاب (رجعی) پرویز، هزاره های گمشده، تهران، ۱۳۴۲، ص ۴۰۰.
 در بخش انسان‌شناسی اسکندر در ادب فارسی، نشان داریم که چگونگی اندام و نهاد کهن ایرانی از این جوان خیم عارفی و زنده تر اندید و در عین حال او را گنجینه نامید این که نای دو توره فرزندگی در میان بوده است و برایش دو بیوزی متضاد در درون یک پارچه معلوم نیست، بدون تردید چنانچه اسکندر نامه‌ها، اهم می‌توان از ادب ناشناخته دوره اشکانی به شمار آورد. همچنین که اسکندر گنجه هم از آن همین دوره است، البته گشودن آن بحث نیز چندی جداگانه می‌طلبد.

۲ Vahagn.
 ۲ - Rypka, J., *Iranische Literaturgeschichte*, Leipzig, 1959, 17.

اسکندر بنیشتا بزرگ شاپور توان بر بنده کعبه و نوشتن نشان می‌دهد که زبان‌های پارسی و یونانی حتی در نخستین شاهان دوره ساسانی به اعتبار خود از آن دست نمانده بوده‌اند. اصلی سنگ بنیشتا ۳۵۰ مسطری شاپور در ۳۵۰ مسطر بر بنده دیوار شرقی کعبه زرتشت به پیروی ساسانی آمده است. ترجمه پارسی این سنگ بنیشتا در ۳۰۰ مسطر بر دیوار غربی و ترجمه یونانی آن در ۱۰۰ مسطر بود. خوبی تکرار شده است، از فضا ترجمه‌ها که تفاوت‌های ناچیزی با متن اصلی دارند. در مقایسه با متن اصلی آسیب کم‌تری دیده‌اند، این نکته را می‌توان از نظر محتوا محدودی با سنگ بنیشتا داریوس در پیوسته معارسه کرد. در هر حال اگر هم خود شاپور زبان‌های پارسی و یونانی را نمی‌دانسته است، وجود این ترجمه‌ها نشان از اهمیت این زبان‌ها در محفل‌های سیاسی روزگار او دارد. نوشته‌های شاهان اشکانی حدود ۱۰۰ سال به یونانی است که در نیمه دوم فرمانروایی آنها سکه‌ها و زبان می‌شوند.

تلاش‌ها که می‌توان شاهان اشکانی با رومیان هم نشان می‌دهد که آن‌ها می‌توانستند با زبان لاتینی (ایتالیایی) آشنا بوده باشند. در گزارش تاریخ سیاسی دوره اشکانی دیدیم که برخی از شاهزادگان اشکانی برای مدتی بلند ناگزیر از اقامت در رم بوده‌اند و تربیت و فرهنگ رومی را پذیرفته بوده‌اند. به قول تارن (Cambridge Ancient History, (224) Thru) بدون تردید برخی از بلندپایگان پارسی زبان یونانی را می‌دانسته‌اند و مورخ سردار بزرگ اشکانی به لاتینی سخن می‌گفته است. تارن برای این برده است خود به یونانی (۲۰) (Groussev, نیکه کرده است.

توانت باید آموختن زبان‌های یونانی و اسپانیا لاتینی را فقط مربوط به لایحه‌سازی از اشرف و بلندپایگان دانست که امکان آموزشی و همچنین به سبب مسائل زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود نیاز به دانستن داشتند، و گرنه توده‌های مردم همچنان به شیوه



Jahresausgabe v. Chr., Teheran, 1999, 196 ff...

در کتاب گوزامایه درخشانی به نشانه‌های فوناتی دربارهٔ تبار ایرانیان امروزی می‌نویسد. اگر هم برخی از این نشانه‌ها هنوز شناخته نشده، قابل تأمل و جانب توجه هستند. در هر حال درخشانی راه‌های نزدیک شدن به هزاره‌های گذشته را به خوبی و با موفقیت ترین وجه ممکن نشان داده است. من به نام کسی که منسوب به ایران شامی است به این اثر گرانمایه لاجی بسیار می‌نهم و اگر هم لغزاق نقلی شود آن را از نخستین کارهای جدی ایرانیان در زمینهٔ زبان‌شناسی می‌دانم. دست مریزاد!

Hanning, W. B., "Mitteliranisch", Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Bo. 2, Leiden, 1908, 58 ff..

۳۰ صرف نظر از این که اگر کوشش‌های خستگی ناپذیر ایران‌شناسان غربی می‌بود شاید تاکنون هیچ کدام از یادگارهای این خط خوانده نشده بود. در کتابی که در سال‌های اخیر از یک ایران‌شناس یهودی دان اسلندر ایرانی در بارهٔ سراسر ادبی ایران باستان نوشته شده است، در اشاره به نوشته‌های یهودی، جابه‌جا توضیح داده می‌شود که «هنوز خوانده نشده است» یعنی که هنوز بر ایمان او انگاری نکرده‌اند و خود خوانده‌اند. من به این مسأله در جلد نخست به تفصیل اشاره کرده‌ام و نوشته‌ام که مثلاً هنوز ترجمه‌ای از کتاب بسیار مهم دیگر دبه زبان فارسی وجود ندارد و هنوز یهودی‌دان‌های ایران نرفته‌اند که برای ترجمه دستگیر چرایی دست و پا کنند. بها چند روز پس از انتشار مجلد نخست هزاره‌های گذشته، یکی از یهودی‌دان‌ها از مطرح کردن این موضوع گله کرد.

Hanning, W. B., "Mitteliranisch", Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Bd. 2, Leiden, 1908, 20.

۳۲ تاریخ کیش زرتشت، پس از اسکندر، گجسته، ترجمهٔ همایون حسینی زاده، تهران، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶.

۳۳ پیداست که هم پانویس و هم خانم بوپس کم قنار خیرانی باقی شده‌اند. در میان ایرانیان امروزه که پس از ۱۶۰۰ سال با این که ما زبان عربی زندگی تنگناکی داشته‌اند، هنوز به زحمت می‌توان کسی را یافت که به عربی سخن بگوید!

۳۴ نکته به هنگام اشاره به این گونه از رویدادها مورخ باید هتیار باشد که رویدادی می‌تواند تنها یک بار و تحت شرایطی خاص رخ داده باشد و نتیجه دربارهٔ مطلب مطرح حاصل بیامی مهم نبوده باشد. دربارهٔ انشاء باستانی نیز همین گونه است. برای نمونه، نباید از طرح و نقش استثنایی جنایی که تنها یک نمونه آن در دست است، مثلاً چنین برداشت کرد که در دورهٔ ساخت جام یکی از شاهان‌های ایرانی شیکت‌الدامی است که سازندهٔ جام در حال و هوایی ویژه به نقش آفرینی پرداخته بوده باشد.

۳۵ گو تشبیه تاریخ ایران و ممالک همجوار، ۴۲.

۳۶ کتاب، بارشامل، احسان، پیشگفتار، تاریخ ایران، از سید کیان فالرویشی نوبت مسلمانان، پژوهش دانشگاه کعبه، چ. ۱، بوعلی، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۸، ۳۲۸ (۱).

۳۷ در بخش هنوز دورهٔ اشکانی یک بار دیگر به این مسأله باز خواهیم گشت.

۳۸ نکته: بر وزیر رحیمی، صورت مسألهٔ ورود واژه‌های بیگانه به فارسی، از جامعهٔ پرویز شهریاری، تهران، ۱۳۸۰.

۳۹ البته به ندانم‌معا که شی‌های موجود امروزی کاملاً اشکانی هستند و دست مسلمانان در جابه‌جایی اوستای متأخر به چشمی می‌خورد.

۴۰ کتاب چشم دیگر.

۴۱ در جلد نخست این کتاب، هزاره‌های گذشته، امروزه زرتشت و اوستان، تهران، ۱۳۸۰.



۱۳۸۰ به تفصیل به تاریخ تلویس اوستا پرداختیم. در این جایگاه‌ها می‌توانیم برای کسانی که به جلد نخست دست‌رسی ندارند ضروری است که هنوز نشانه‌ای از وجود اوستای مکتوب در دورهٔ اشکانی به دست نیامده است. به طور کلی اوستا در ایران باستان به طور شفاهی حفظ می‌شد و سینه به سینه به آیندگان انتقال می‌یافت. برای نمونه، اطمینان داریم که گات‌ها که مربوط به خود زرتشت است تنها به طور شفاهی به دور، با اشکانی و سپس ساسانی، رسیده است. اوستای موجود که از سدهٔ ۱۰ هجری است و کهن‌ترین نسخهٔ آن در هندوستان به دست آمده، بخش کوچکی است از اوستای منتهی به ساسانی که به شمار واژه‌های نیایش، شلوغ‌نور و آوانیس، در دست شده بوده است. از این جهت ۱۰۰ ساله که این اثر از تاریخ صورت مکتوب پیدا کرد و نخستین بار به چه خطی نوشته شده است، دیگر شاید هرگز نتوان نتیجه‌ای گرفت. سنت و ولایت شفاهی در ایران باستان سبب شده است که ردیابی مطلبی بر جای نماند. از این (۱۰۰) به زخم پیشرفت بسیار در اوستان‌شناسی، هنوز تردیدهای زیادی برای تعیین تاریخی دقیق وجود دارد. نکتهٔ دیگر این که در تعریف اوستا این که چه چیزی، اوستان‌شناسی می‌شود نیز میان اوستا‌شناسان اختلاف است. مانند گات‌های زرتشت پیامبر را اوستای خوانیم و دیگر بخش‌ها را که به اوستای متأخر معروف است کتاب‌هایی دینی در پیوند با این زرتشت می‌دانیم.

۴۲ و دستگاران من اصلی یادگار زرتشتی در ایران زان پارتی می‌دانند که به شعر سروده شده بوده است.

۴۳ - Minorsky, V., Bulletin of the American Schools of Oriental Research, 1922, XXXI: 172, 1927-28, XXXII: 25.

۴۴ برای آگاهی بیشتر نک: صفای، دیبج‌الله، چهارم، سری در ایران، تهران، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۴۵.

۴۵ - Widengren, G., Iranisch- semitische Kulturbegegnung, 32.

۴۶ - Löbbeck, E., Die babylonische Fabel und ihre Bedeutung für die Zur Kenntnis der Literaturgeschichte, Leipzig, 1920; Benveniste, E., Journal Asiatique, 1911, W 22 f.; Hanning, Bulletin of the 1920, CCXXV-226; Bartholomae, Chr., Schools of Oriental and African Research (BSOAS), Mitteilungen des Münchener, 1921-22, 117-118; Widengren, G., Iranisch- semitische Kulturbegegnung, 36.

۴۷ - Widengren, G., Iranisch- semitische Kulturbegegnung, 37.

۴۸ همان‌جا. ۴۹ ابواب آینه‌ها.

۵۰ رجبی، پرویز، هزاره‌های گذشته، ۲۲۸، ۲۲۸، ۲۲۸.

۵۱ - Thulin.

۵۲ - Moulton, J. H., Early Zoroastrianism, London, 1912, 99, 122 ff. et brievement entre Jafar Ispahani Duchesne-Guillemin, J., Ouzarid et Ahmân, Paris, 1924, 191.

۵۳ - Widengren, G., Iranisch- semitische Kulturbegegnung, 28-29; id., according to the Stand und Aufgaben der iranischen Religionsgeschichte, Leiden, Geogr. Texts, Chief, Paris, 1929, 111, 1925, 112 ff.; Benveniste, E., The Persian Religion.

۵۴ فضلی آثار تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ۱۹۸ (مبنوی خود را از ابان‌نور ساسانی و به احتمال از زمان خسرو انوشیروان می‌داند).

۵۵ ترجمهٔ احمد فضلی از مبنوی خود: فصل ۲۹، در این جابه‌جایی ترجمهٔ ترجمهٔ آلمانی ویسنگون از ترجمهٔ بسیار روان فضلی (برایش سوم، تهران، بهار ۱۳۸۰) انتشارات نوس از مبنوی خود (فصل ۴۶) استفاده می‌کنیم.

۵۶ - Cf. Lenz.